## جلسه 95-953

**یک‌شنبه - 09/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که بحث راجع به مسأله 7 را دنبال کنیم یک نکته از بحث گذشته باقی مانده عرض کنم، نکته اول این هست که ما وفاقا للسید الخوئی عرض کردیم که یک اطلاقاتی داریم که هر کس آیه سجده را بخواند یا بشنود بر او سجده واجب است و اگر این اطلاقات بود ما می‌‌گفتیم واجب موسع هست و لکن برخی از روایات دلیل شد که این واجب، واجب فوری است. تامل شد، بررسی شد دیدیم ما اطلاق قابل توجهی که بتوانیم به آن استدلال کنیم بر این‌که سجده تلاوت واجب مطلق هست نه واجب فوری و بعد با دلیل دیگر بخواهیم آن را قید بزنیم و بگوییم این واجب، فوری هست، ما همچون اطلاق قابل توجهی پیدا نکردیم.

و لذا اگر نبود صحیحه محمد بن مسلم که می‌‌فرماید کسی که فراموش کرد سجود تلاوت را هرگاه یادش آمد سجده بکند که ظاهرش این است که هرگاه یادش آمد فورا سجده بکند، ما دلیلی بر بقای وجوب سجده تلاوت بعد از مضی زمان فوریت نداشتیم، نه از باب این فرمایش آقای خوئی که اطلاق داریم و لکن روایات فوریت کشف می‌‌کند از این‌که این سجود تلاوت واجب مضیق است، نخیر، اصلا اطلاقی ظاهرا ما نداریم. و لذا اگر صحیحه محمد بن مسلم را نادیده بگیریم بعد از مضی زمان فوریت مقتضای اصل این است که برائت جاری کنیم از وجوب سجود تلاوت بعد از مضی زمان فوریت.

چرا؟ برای این‌که روایات را که بررسی می‌‌کنیم برخیش مربوط به حائض هست، صحیحه ابی عبیده حذاء: سألت اباجعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها، این اصلا اذا ممکن است برای ظرف زمانی باشد یعنی تسجد فی الزمان الذی تسمعها، در همان زمانی که می‌‌شنود باید سجود کند، مثل اذا دخل الوقت وجبت الصلاة نیست که بگوییم مبدأ وجوب نماز آغاز وجوب نماز ظهر و عصر زوال شمس است، اما امتداد آن تا غروب آفتاب است، نه، اگر به کسی بگویند اذا سلم علیک شخص فردّ‌ علیه السلام اذا سلم علیک شاید این اذا اذای ظرف زمانی باشد یعنی در آن زمانی که او سلام داد در همان زمان رد سلام بکن.

و همین‌طور است روایت دوم که موثقه ابی بصیر هست: الحائض تسجد اذا سمعت السجدة. و همین‌طور است حدیث سوم علی بن ابی حمزه از ابی بصیر که اذا قرئ شیء من العزائم الاربع و سمعتها فاسجد و ان کنت علی غیر وضوء و ان کنت جنبا و ان کانت المرأة لا تصلی. این روایت هم علاوه بر اشکال سندی که به نظر مشهور دارد به‌خاطر علی بن ابی حمزه به نظر ما ظهور ندارد در این‌که واجب، مطلق سجود تلاوت است و لو در زمان موسع. چرا؟ برای این‌که این ظاهرا ناظر است به یک مطلبی که جمهور عامه قائل بودند، جمهور عامه می‌‌گفتند شرط سجود تلاوت طهارت از حدث اکبر و حدث اصغر هست، منتهی جلد 5 صفحه 260 می‌‌گوید لا یفتقر سجود التلاوة الی طهارة بل یجوز ان یسجد و ان کان جنبا او محدثا او کانت المرأة حائضا و علیه فتوی علماءنا و به قال الشعبی و قال اکثر الجمهور یشترط الطهارة من الحدثین، آدرس هم داده در پاورقی مغنی ابن‌قدامه جلد 1 صفحه 685. البته بین فقهای شیعه هم این مطرح است: شیخ مفید در مقنعه صفحه 52 فرمود لا یجوز السجود الا لطاهر من النجاسات، شیخ طوسی در نهایه صفحه 25 فرمود و ان سمعت یعنی حائض، ‌سجدة القرآن لا یجوز لها ان تسجد. پس این روایات حتی این روایت علی بن ابی حمزه ممکن است ناظر باشد به توسعه سجود تلاوت بر فرض ابتلای به حدث اکبر و حدث اصغر. می‌‌گوید سجده می‌‌کند و لو مبتلا به حدث اصغر یا حدث اکبر باشد، فاسجد و ان کنت علی غیر وضوء و ان کنت جنبا و ان کانت المرأة لا تصلی. و لذا اصلا ظهور ندارد که در مقام بیان است از حیث اطلاق زمانی که واجب طبیعی سجود است چه الان چه در زمان متاخر، ‌نخیر، همچون ظهوری ندارد.

سند این روایت که عرض کردم علی بن ابی حمزه است مشهور قبول ندارند، ‌آقای زنجانی قبول دارند، به‌خاطر این‌که می‌‌گویند حسین بن سعید که از اجلای اصحاب است نمی‌آید کتاب علی بن ابی حمزه بطائنی را که قاسم بن محمد جوهری از او نقل می‌‌کند نقل کند مگر احراز کند که این کتاب علی بن ابی حمزه قبل از وقفش نوشته شده، این را ایشان در کتاب صوم بیان کردند فرمودند نظر مختار این است که قاسم بن محمد از مشایخ حسین بن سعید است و از او کثرت روایت دارد و ظاهرا کتاب او را نقل می‌‌کند، حالا قاسم بن محمد جوهری که مروی‌عنه مشایخ ثلاث هم هست، و علی بن ابی حمزه نیز باید قاسم بن محمد در زمان استقامت او از او اخذ کرده باشد که حسین بن سعید کتاب او را نقل کند و از این جهت نیز می‌‌توانیم روایت را معتبر بدانیم. حالا بحث سندی فعلا نمی‌کنیم.

روایت آخر که روایت چهارم می‌‌شود صحیحه ابن‌سنان بود: عن رجل سمع السجدة تقرأ قال لا یسجد الا ان یکون منصتا لقراءته مستمعا لها. کسی که سماع می‌‌کند آیه سجده را لازم نیست سجد بکند مگر مستمع باشد، نفرمود اگر مستمع باشد واجب است سجده کند فورا یا واجب موسع است، ‌اصلا در مقام بیان آن نیست، از لا یسجد استثنا می‌‌کند، سجده بر سامع واجب نیست مگر مستمع باشد اما حالا مستمع مطلقا بر او سجده واجب است به‌نحو واجب موسع یا واجب فوری است واجب مضیق است در مقام بیان از آن حیث نیست.

و لذا ما یک اطلاقی پیدا نکردیم که مفادش این باشد که من سمع آیة السجدة الواجبة یسجد که بگوییم این اطلاق دارد و در او فوریت معتبر نیست، بعد بحث کنیم مثل آقای خوئی بشویم بگوییم روایات فوریت این را قید می‌‌زند لولا صحیحه محمد بن مسلم، ‌صحیحه محمد بن مسلم که می‌‌گفت یسجد اذا ذکر آن قرینه است بر تعدد مطلوب بر این‌که ما دو تا واجب داریم، یکی طبیعی سجود تلاوت به نحو موسع، یک واجب است، واجب دیگر هم فوریت انجام آن است، اگر نبود صحیحه محمد بن مسلم آقای خوئی می‌‌فرمود از روایات فوریت کشف می‌‌کردیم تقیید آن اطلاق یسجد را، ما همچون اطلاقی نداریم. یا ما عرض می‌‌کردیم اصلا این روایاتی که امر به فوریت می‌‌کند ظهور در تقیید اطلاق یسجد ندارد، فقط می‌‌گوید واجب است متذکر در آن اول سجود کند، ‌سجود ندارد در تقیید آن اطلاق یسجد که اصلا بگوییم می‌‌شود یسجد فورا، نخیر، یسجد یک وجوب است، وجوب دیگر وجوب مبادرت به این واجب است به‌عنوان تعدد مطلوب، این متوقف بر این است که ما اطلاقی در امر به سجود داشته باشیم، ما همچون اطلاقی پیدا نکردیم.

پس تنها دلیل ما بر این‌که واجب فورا ففورا هست می‌‌شود صحیحه محمد بن مسلم.

[سؤال: ... جواب:] ما می‌‌گوییم اگر یک دلیل بیاید بگوید من سمع آیة السجدة الواجبة یسجد اطلاق دارد این تعبیر اطلاق دارد منتها ما همچون تعبیری پیدا نکردیم، ‌بعد یک دلیل دیگر می‌‌گوید من سمع آیة العزیمة اثناء‌ الصلاة لا یسجد بل یؤمی الی السجود، این ظهور ندارد در این‌که پس مراد جدی از یسجد در حق این مستمع آیه سجده در اثنای نماز این است که یؤمی الی السجود فی اثناء الصلاة به جوری که نتوانیم به اطلاق آن یسجد تمسک کنیم در فرضی که این آقا عصیانا یا نسیانا در اثنای نماز ایماء به سجود نکند، عرف اطلاق‌گیری می‌‌کند. می‌‌گوید به او گفتند لا یسجد بل یؤمی الی السجود چون واجب فوری بود اما منافات ندارد که بعد از این‌که عصیانا یا نسیانا ایمای الی السجود نکرد این شخص بعد از نماز باز موظف است به سجود، مثل این می‌‌ماند که یک خطابی می‌‌گوید یجب اداء‌ الدین، ‌یک خطاب دیگر می‌‌گوید اذا رأی المدیون دائنه و هو فی الصلاة فلیقطع الصلاة و یؤدی دینه، آیا این ظهور پیدا می‌‌کند در تقیید آن واجب که ادای دین واجب این است که در اثنای نماز اگر بودی نماز را قطع کن و ادای دین کن و اگر نماز را قطع نکردی دیگر ادای دین بعد از نماز واجب نیست؟ ... اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنة حالا او را که آقای صدره هم گفت اگر احتمال تعدد وجوب بدهیم ما نمی‌توانیم حمل مطلق بر مقید کنیم، ‌ما اشکال کردیم گفتیم بیان تعدد مطلوب به این نحو عقلایی نیست، همان‌طور که آقای سیستانی هم دارند، عقلایی گفتیم نیست و الا ما اشکال دیگری نکردیم اما این‌که بیایند بگویند واجب است مستمع آیه سجده سجده کند که ظاهرش واجب موسع است یک دلیل دیگر می‌‌گوید اگر در اثنای نماز آیه سجده را شنید سجده نکند ایما بکند به سجود بیشتر از این نمی‌فهمیم، چون کیفیت سجودش عوض می‌‌شود، بیشتر از این نمی‌فهمیم که از او مبادرت به واجب را خواستند، اما تقیید خورده واجب به‌نحو وحدت مطلوب، همچون چیزی نمی‌فهمیم و لذا اطلاق فلیسجد محکم است.

[سؤال: ... جواب:] من می‌‌گویم وجوب مبادرت از این بیان استفاده شده که گفتند در اثنای نماز آیه سجده واجبه را نخوان چون مجبور می‌‌شوی سجده کنی بالالتزام فهمیدیم مبادرت به سجده واجب است، اگر در اثنای نماز فریضه آیه سجده را شنیدی سجده نروی، ‌ایما بکن به سجود، ‌تبدیل شد نوع واجب در اثنای نماز به ایما، فهمیدیم معلوم می‌‌شود که مبادرت به سجود تلاوت بعد از سماع آیه سجده لازم است اما به‌نحو وحدت مطلوب؟ همچون چیزی نفهمیدیم و لذا اطلاق من سمع آیة العزیمة فلیسجد نسبت به کسی که در اثنای نماز ایما الی السجود نکند نسیانا عصیانا، اطلاقش می‌‌گوید فلیسجد، بعد از نماز اطلاق فلیسجد حاکم است. ... شما همه‌اش دارید فرضی می‌‌گویید اگر داشتیم من سمع آیة العزیمة فلیسجد اطلاق‌گیری می‌‌کردیم همان حرف‌های قبلی ما پیش می‌‌آید اما چون نداریم تنها امید ما به صحیحه محمد بن مسلم است و لیس الا. ... متفاهم عرفی این است که تعدد مطلوب است وقتی می‌‌گوید یسجد اذا ذکر عرف می‌‌فهمد که یعنی پس معلوم می‌‌شود ملاک باقی است، این عرفی نیست که بگوییم ملاک برای ناسی باقی است اما برای متذکر باقی نیست، ‌این‌ها عرفی نیست. بله اگر دقی بخواهید حساب کنید احتمال تفصیل بین ناسی و ذاکر هست که یسجد اذا ذکر که اگر قبلا ناسی بودی ملاک سجود باقی است بعد از زوال نسیان اما اگر از اول متذکر بودی و عمدا ترک کردی فورا انجام ندادی سجود تلاوت را دیگر آن ملاک قابل استیفا نیست‌ این عقلا محتمل است مثال هم می‌‌زنیم به تعمد تکرار صید که من عاد فینتقم الله منه منتها این خلاف فهم عرفی است.

این مطلب اول. مطلب دوم این است که راجع به تلفیق قرائت و استماع که بعض آیه را قرائت کند بعض آیه را استماع کند، استاد ما مرحوم آقای تبریزی در کتاب تنقیح مبانی العروة جلد 5 ذیل همین مسأله فرمودند ما قبول نداریم وجوب سجده تلاوت را، احتیاط مستحب است، شبیه آقای سیستانی، بیان‌شان این است که فرمودند چرا احتیاط مستحب است؟ ایشان فرمودند آقای خوئی فرموده کسی که قرائت می‌‌کند نصف آیه را خودش هم استماع می‌‌کند، ‌نصف دیگر هم که کسی دیگر استماع کرد شد استماع کامل یک آیه، پس بر او سجده واجب است‌، فرموده جناب آقای خوئی ظاهر دلیل مستمعا الیها این است که مستمع به قرائت غیر باشد نه مستمع به قرائت نفس، این‌که نمی‌شود که خودگویی و خودخندی، خودگویی و خود گوش می‌‌دهی، ‌این خلاف ظاهر دلیل است. مستمعا الیها یعنی مستمعا الی قراءة الغیر و الا هر کس قرائت کند آیه را بگویید دو تا سجده بکند یکی به‌خاطر قرائت آیه یکی به‌خاطر استماع آن قرائت. پس این دلیل اول‌تان درست نیست.

دلیل دوم: تلفیق گفتید متفاهم عرفی است مثال زدید تشبیه کردید به آنیه ذهب و فضه، و به این‌که خاک حرام است خون و لو خون پاک حرام است خوردنش، نخاع حرام است خوردنش، یک آقایی معجون درست کرده می‌‌گوییم این معجونت از چی ترکیب شده؟ می‌‌گوید بخشیش خون است بخشیش خاک است بخشیش نخاع است، آقای خوئی فرموده عرف می‌‌گوید این حرام است و لو الان نه اسم خون به او می‌‌گویند نه اسم خاک به او می‌‌گویند نه اسم نخاع. آقای تبریزی فرمودند هر دو مثال‌تان اشتباه است، ‌اما آن آنیه ذهب و فضه، اینجا در بحث صلات، همین مانحن‌فیه است فرمودند آنیه ذهب و فضه یا این است که الان ذهب و فضه در هم مستهلک نیستند عرفا هم می‌‌گویند به او آنیه ذهب هم به او می‌‌گویند آنیه فضه، به شرط خلوص که نیست، ‌آنیة الذهب است منتها غیر خالص، اگر مستهلک شده ذهب در فضه می‌‌شود آنیه فضه اگر فضه مستهلک شده در ذهب پس می‌‌شود آنیه ذهب، ‌این عنوان محرم منطبق است، چه ربطی به مقام دارد که نه عنوان قراءة الآیة الکاملة‌ منطبق است نه عنوان استماع الآیة الکامل. و اما آنی که فرمودید خاک و خون پاک، جهت این است می‌‌گویند خون پاک برای این است که اگر خون نجس باشد بقیه را هم نجس می‌‌کند می‌‌شود عنوان واحد، ‌الطعام المتنجس، مثال می‌‌زد به خون پاک خون ماهی آورده، یک مقدار خون پاک، خاک، نخاع این‌ها را با هم مخلوط کرده، ‌آقای تبریزی فرموده اگر عنوان خون صادق است، عنوان خاک صادق است خاک است خون است و نخاع، همه عناوین محرمه صادق است اگر مستهلک است ما در فقه گفتیم استهلاک تبعیت تعبدیه حکمیه دارد و الا نه موجب انعدام ذات است نه موجب انعدام وصف، یعنی چی؟ شما رفتید داروخانه گفتید یک ظرف خون مثلا ماهی فرض کنید کذا که خاصیت دارد به من بده، ماهی ازون‌برون مثلا، داروخانه می‌‌گوید حاج آقا خوردن خون حرام است، ‌می‌گویید تو کارت نباشد من می‌‌دانم چکار کنم، ‌فقط یک قطره‌چکان هم به من بده، یک قطره‌چکان می‌‌گیری می‌‌کنی در این ظرف خون یک قطره می‌‌ریزی در یک لیوان آب هم می‌‌زنید می‌‌خورید یک لیوان دیگر برمی دارید پر آب یک قطره خون در او می‌‌ریزید باز هم می‌‌زنید می‌‌خورید، تا شب تمام این مقدار خون در این ظرف را تمام کردید، این عرف به شما نمی‌گوید خون خوردی؟ اگر بگویید من خون نخوردم می‌‌گوید پس عمه من خون خورد؟!! تو خوردی دیگر، ‌پس کی خورد، ‌پس این خون‌ها چی شد؟ نه ذات منعدم است یعنی نمی‌گویند این آب در او منعدم شد قطره خون چون حجم این آب بیشتر می‌‌شود وقتی حجم بیشتر می‌‌شود پس ذات آن خون باقی است، ‌وصف خون، ‌عنوان خون که مشهور می‌‌گویند منعدم می‌‌شود او هم منعدم نمی‌شود چون عرف می‌‌گوید تو خون خوردی.

این نظر مرحوم آقای تبریزی است در مقابل نظر مشهور می‌‌گویند عنوان مستهلک منعدم می‌‌شود یعنی دیگر عرفا خون نیست و لذا بعضی‌ها ملتزم شدند گفتند چه اشکال دارد، روزه‌دار یک قطره آب برمی دارد خیلی تشنه است، ‌یک قطره آب خنک برمی دارد قاطی آب دهانش می‌‌کند و می‌‌چرخاند و می‌‌گوید مستهلک شد، عرف که دیگر به این نمی‌گوید در آب دهان من آب هست، او را می‌‌خورد، حالا آب خاصیت ندارد، از این شربت‌های تقویتی یک قطره می‌‌ریزد در آب دهانش، مخلوط می‌‌کند با آب دهانش می‌‌گوید عرفا مستهلک شد می‌‌خورد، ‌از چند تا چلوکباب هم خاصیت این شربت بیشتر است، ‌اصلا انرژی گرفته چطور، ‌می گوید تا یک ماه هم می‌‌توانم بدون افطار و سحری روزه بگیرم، ‌همین بحث پیش می‌‌آید مشهور گفتند، بعضی‌ها گفتند، چون استهلاک را موجب انعدام عنوان می‌‌دانند این آقا اکل نکرد طعام را، ‌آب دهانش را بلعید، ‌آب دهان بلعیدن که اشکال ندارد. آقای تبریزی می‌‌فرماید آن قطرات شربت را می‌‌خورد به این کیفیت و چون دلیل بر جواز نداریم طبق اطلاقات ممنوع است. هر کجا دلیل داشتیم بر تبعیت مثل این‌که در آب کر خون بیفتد، اتفاقا نه عمدا، نه این به‌خاطر این‌که او را بخوری، شارع گفته لا ینجسه شیء، دمی که بیفتد در آب کر تا موجب تغیر اوصاف آب کر نشود به نجاست طاهر مطهر، شارع تعبدا گفته.

[سؤال: ... جواب:] توضأ منه و اشرب.

اما بیایید عمدا خاک بریزی و لو خاک را هم‌بزنی در خاک مستهلک کنی، خب اکل التراب دیگر، ‌پس کی اکل التراب، ‌پس آن خاک‌ها کجا رفت؟ بله اگر عمدی نبود خودبه‌خود خاک ریخت در آب، ‌از ادله که در آب هست و سیره متشرعه که مقداری خاک در خیلی از آب‌ها مثل آب فرات هست، آب دجله و فرات پر از خاک است، اصلا ظاهرش را ببینید اصلا احساس می‌‌کنی که شدیدا آلوده به خاک است، اشکال ندارد، هم سیره متشرعه است هم روایات است، آن‌ها تبعیت حکمیه است.

[سؤال: ... جواب:] عمدا یعنی به یکی دیگر می‌‌گوید تو را به‌خدا یک ذره خاک بریز در این ظرف آب من هم‌بزن من بتوانم بخورم، ‌او را هم آقای تبریزی قبول ندارد، چون می‌‌گوید خلاف آن ادله است، ‌تبعیت حکمیه دلیل خاص می‌‌خواهد یا سیره یا روایات، ولی مشهور این‌طور نمی‌گویند.

و لذا آقای تبریزی می‌‌گویند جناب آقای خوئی آخرش می‌‌شود استهلاک، ‌استهلاک که موجب انعدام حرام نیست. پس الان شما دارید خاک می‌‌خورید در ضمن این معجون، دارید خون می‌‌خورید در ضمن این معجون و لو الان دیگر نه اسم خون به او بگویند نه اسم خاک به او بگویند نه اسم نخاع به او بگویند پس چه ربطی دارد به بحث ما؟

در جلد 3 تنقیح مبانی العروة‌ آقای تبریزی آن جا هم فرمودند من مناقشه دارم در آنیه ممتزجه از ذهب و فضه، ‌در صفحه 467 تنقیح مبانی العروة جلد 3، گفتند آن تشبیهی که می‌‌کنند مجعون که جوابش را ما مطرح کردیم اما اگر عرفا به این بگویند آنیة الذهب اطلاق او را می‌‌گیرد، آنیة الفضة اطلاق می‌‌گیرد، ‌اگر نگویند آنیة الذهب نگویند آنیة الفضة به چه دلیل حرام است؟ می‌‌گویید فهم عرفی اقتضا می‌‌کند که ما الغای خصوصیت بکند، ‌نه، ‌فهم عرفی ما این‌طور نیست.

ببینید! ما یک مقدار با مرحوم استاد همراهی می‌‌کنیم، ‌حالا راجع به آن وجه اولی که ایشان فرمود که استماع خود قاری صوت خودش را این مشمول ادله نیست، نقض کرد گفت و الا لازم می‌‌آید هر قاری دو بار سجده کند، این جوابش روشن است، آن جایی که قرائت سبب سجود تلاوت است اطلاق مقامی ادله بلکه صریح ادله این است که یک سجده بیشتر لازم نیست لکل قرائة، با این‌که متعارف این است که استماع در آن است، بحث ما در جایی است که بعض الآیة را قرائت می‌‌کند که آن جاها قرائت سبب سجده تلاوت نیست، اینی که ایشان فرمود استماع از استماع خود قاری قرائت خودش را منصرف است ما هم قبول داریم، ‌آقای خوئی هم منکر این انصراف نیست ایشان ادعای یک فهم عرفی می‌‌کند ایشان می‌‌گوید چه فرق می‌‌کند عرفا، ‌اگر دو نفر نصف یک‌ آیه را ایشان بخواند نصف آیه را رفیقش بخواند و من بشنوم، خب من استماع کردم قرائت این آیه را حالا نصف آیه را خودم خواندم و گوش دادم، ‌چه فرق می‌‌کند. ما هم واقعش این است که دیروز الغای خصوصیت را به ضمیمه فهم عرفی که آقای خوئی ادعا کرده باور می‌‌کردیم ولی واقعش این است که چون احکام شرع مبنی بر تعبد است، اصلا عرف می‌‌گوید چون یک فرض نادری است شارع شاید نخواسته اینجا حکم جعل کند، به ما چه ربطی دارد؟ فرق می‌‌کند با مبغوضیت مثل آنیه ذهب و فضه که می‌‌رسیم، او را حالا عرض می‌‌کنیم و لذا همان احتیاط واجب که صاحب عروه گفته خوب است.

وجه دوم آقای خوئی را که آقای تبریزی ایراد گرفت ما هم به آقای خوئی ایراد می‌‌گیرم اما نه به این بیان آقای تبریزی. ما هم قبول داریم، خود بزرگان ما صاحب عروه آقای خوئی در بحث زکات فطره گفتند صاع من حنطة أو من لبن، واجب است زکات فطره به مقدار صاع باشد از حنطه، روایت داریم، یا از شیر، ‌این را آقایان در رساله‌شان نمی‌دانم چرا نیاوردند، ‌حالا البته شیر هم خیلی گران است صرف نمی‌کند آدم سه کیلو یا سه کیلو و ششتصد گرم شیر زکات فطره بدهد، ولی حالا یک گاو دارد، به‌جای این‌که شیر را ندهد به‌عنوان زکات فطره باید بریزد دور، ‌بدهد گوساله‌اش بخورد، چه اشکال دارد زکات فطره‌ صاع من لبن، حالا کار ندارم. صاع من حنطة، پس کافی نیست نصف صاع از حنطه نصف صاع از لبن یا نصف صاع از شعیر یا نصف صاع از برنج، باید صاع من حنطة باشد. خود آقای خوئی هم در موسوعه جلد 24 این را پذیرفته. نگاه کنید، جلد 24 صفحه 430 و باید هم همین‌طور بپذیریم، روایت می‌‌گوید صاع من حنطة، من بیایم از خودم بگویم نیم‌صاع از حنطه نیم‌صاع از غیر حنطه کافی است؟ به چه دلیل؟ دلیل ندارد. مثل این می‌‌ماند که در کفاره من سی ‌تا فقیر را اطعام کنم سی روز هم روزه بگیرم، می‌‌گویم کافی است تلفیق به ضمیمه فهم عرفی، ‌کدام فهم عرفی آقا؟

و لذا ما اشکال به این وجه داریم اما عرض ما خدمت استاد مرحوم آقای تبریزی این است که خواهشا آن مطالبی که راجع به آنیه ذهب و فضه، و راجع به آن استهلاک فرمودید او را نفرمایید. اما راجع به آنیه ذهب و فضه: انصافا اگر به مردم بگویند ظرف طلا آب در او آشامیدن حرام است، ‌ظرف نقره آشامیدن آب در او حرام است، ‌حالا یک ظرفی است نصفش طلاست نصفش نقره است هیچ عرفی به این نمی‌گوید آنیة الذهب هیچ عرفی به این نمی‌گوید آنیة الفضة. یا‌ آنی که مخلوط است نه مغشوش، استاد رفتند مثال مغشوش زدند، مثال مغشوش که درست نیست، مثال مغشوش نزنید، مثال مخلوط بزنید، یعنی مقداری طلا مقداری نقره را با همدیگر آب کردند یک ظرف درست کردند، این نه نمی‌گویند ظرف طلا نه می‌‌گویند ظرف نقره نه این‌که ظرف طلا هست و خالص نیست نه این‌که ظرف نقره هست و خالص نیست، نه اصلا ظرف طلا نیست ظرف نقره نیست، ولی به هر عرفی بدهی می‌‌گوید آن خدایی که گفته من بدم می‌‌آید در ظرف طلا آب بخورید، ‌در ظرف نقره آب بخورید، آنیة الذهب و الفضة متاع الذین لا یوقنون، عرف چی می‌‌گوید؟ عرف می‌‌گوید این ظرفی که از طلا و نقره با هم گرفتید، ظرفی که نصفش طلا است نصفش نقره است، این هم همین است دیگر، فهم عرفی این است آقا، چرا انکار می‌‌کنید؟ چون حرام مفسده و مبغوضیتش مشخص است عرفا.

[سؤال: ... جواب:] اگر این‌جوری است که با بهتری [باشد یعنی بهتر بودن ملاک باشد] می‌‌گوید یک کیلو برنج بخر بده بهتر از این است که سه کیلو آرد بدهی بیچاره نداند چکار کند. شارع گفته صاع من حنطة. چهار مد گندم، شما چکار داری می‌‌روی دو مد گندم می‌‌دهی دو مد جو، این صاع من حنطة نیست. ... مبغوضیت استفاده از ظرف طلا برای آب خوردن، مبغوضیت استفاده از ظرف نقره برای آب خوردن این را به هر عرفی بدهید یک ظرفی را مخلوط طلا و نقره درست کردند آنیة الذهب و الفضة معا، و لو نه طلاست نه نقره این، یک چیز جدیدی است، یک آلیاژ جدیدی است، عرفا این مبغوضیت دارد. پس واجبات با محرمات عرفا فرق می‌‌کند، محرمات ناشی از مبغوضیت و مفسده است، ‌در همان معجون خداییش روی نظر مشهور که استهلاک موجب انعدام عنوان است، من عمدا نکردم این کار را، همین‌جوری شد، یک کلاغی آمد یک نخاعی را آورد اینجا، آنقدر نوک زد تا قاطی این خاک شد، از آن طرف هم خون ماهی هم اینجا ریخت، یک چیزی شده، نه به او می‌‌گویند خون، نه به او می‌‌گویند خاک، نه به او می‌‌گویند نخاع، عرف نمی‌گوید حرام حرام است و لو الان اسم هیچ‌کدام صادق نباشد، استهلاکی هم که آقای تبریزی اشکال می‌‌کند معمولا استهلاک عمدی را اشکال می‌‌کند و الا استهلاک غیر عمدی را من ندیدم جایی ایشان اشکال کند. بله آن‌که یک فضله موش در مقدار زیادی آرد مستهلک بشود هم اشکال می‌‌کند او را مشهور هم اشکال می‌‌کنند استهلاک جامد در جامد ولی استهلاک مایع در مایع را بگویید. چه اشکالی دارد؟ ... اصلا فهم عرفی این است.

و لذا چون مانحن‌فیه واجبات هستند تعبد است، قرائت کل آیه سبب سجود تلاوت است، استماع کل آیه سبب سجود تلاوت است، نصف آیه را قرائت کند نصف آیه را استماع کند ما چه می‌‌دانیم ملاک وجوب سجود تلاوت در او هست، مثل همان صاع من حنطة می‌‌شود. این اشکال وارد است. اما این‌که همه چیز را به‌هم بزنیم، محرمات را هم یک جوری توجیه کنیم، آنیه ذهب و فضه را هم اشکال کنیم در جلد 3 بگوییم دلیل نداریم که حرام است این‌ها انصافا مطابق با فهم عرفی نیست.

این دو مطلبی بود که باید عرض می‌‌کردیم. وارد مسأله 7 می‌‌شویم، قرائت ملحونه، آقا می‌‌گوید کلا لا تتئه، می‌‌گوید اقلا بگو لا تطعه تا من سجده تلاوت بر من واجب بشود، بحث است که آیا با این قرائت ملحونه سجده تلاوت واجب می‌‌شود یا نمی‌شود، تامل بفرمایید تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.